

## انضمام در زبان فارسی از نگاه گذرایی پیوستاری

مژگان هوشمند<sup>۱</sup>، والی رضایی<sup>۲</sup>، رضوان متولیان<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۳. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

پذیرش: ۹۲/۱۱/۱۹

دریافت: ۹۲/۷/۵

### چکیده

«انضمام» اسم یکی از فرآیندهای واژه‌سازی در نظر گرفته شده که در زبان‌های مختلف عملکردی یکپارچه و واحد نداشته و از نظر نحوی نمود متفاوت دارد. اسم منضم‌شده در مورد مشخصه‌هایی نظیر معرفگی و مشخص‌بودگی، بی‌نشان شده و حرف تعریف، اشاره یا نشانه حالت نمی‌گیرد. هدف این تحقیق، یافتن راهی برای تبیین پدیده انضمام در زبان فارسی و دلیل وقوع آن است که بتوان با توسل به آن در مورد انضمامی یا غیر انضمامی بودن ساخت‌های موجود تصمیم گرفت. در این راستا، سعی شده به فرآیند انضمام از منظر ارتباط آن با گذرایی نگریسته شود. از این منظر می‌توان منضم‌شدن اسم را در قالب درجات گذرایی و نیز حضور یا عدم حضور مؤلفه‌های گذرایی مورد بررسی قرار داد. نتایج بررسی داده‌ها حاکی از این است که از میان مؤلفه‌های گذرایی دو مؤلفه مهم *فردیت مفعول* و *تأثیرپذیری مفعول* در رخ‌دادن پدیده انضمام نقش دارند. البته نمود نیز به دلیل ارتباط با تأثیرپذیری، نقشی غیر مستقیم در این پدیده دارد. بنابراین، انضمام را می‌بایست یکی از گونه‌های کاهش گذرایی در نظر گرفت که در نتیجه پایین بودن دو مؤلفه *فردیت* و *تأثیرپذیری مفعول* در بند گذرا رخ می‌دهد. تفاوت‌های ساختاری انضمام از نمونه‌اعلائی گذرا نیز ناشی از انحراف از این نمونه‌اعلا و عدم حضور مؤلفه‌های مورد بحث است.

واژگان کلیدی: انضمام، کاهش گذرایی، مؤلفه‌های گذرایی، فردیت مفعول، تأثیرپذیری مفعول.

دوماهنامه جستارهای زبانی  
ش ۳ (پیاپی ۲۴)، مرداد و شهریور ۱۳۹۴، صص ۳۱۳-۲۹۳



## ۱. مقدمه

اصطلاح «انضمام»، اشاره به ساختاری ساخت‌واژی دارد که در آن یک سازه اسمی به بن فعلی افزوده شده و ساختاری متشکل از فعل و اسم به دست می‌دهد که نقش گزاره بند را ایفا می‌کند (Vide. Sapir, 1911; Mithun, 1984).

از شروط انضمام این است که فعل انضمامی دارای همتای غیر انضمامی باشد (گروه نحوی)؛ عنصر اسمی غیر ارجاعی بوده و عنصر فعلی نیز تغییر معنایی نداشته باشد و به‌طور کلی، شفافیت معنایی و کلیتی واحد از آن‌ها استنباط شود. این پدیده یکی از فرآیندهای تغییر ظرفیت نحوی بوده و ویژگی‌های بند ناگذر را به نمایش می‌گذارد. این مقاله برای تبیین چرایی وقوع انضمام سعی دارد به این سؤالات پاسخ دهد:

الف. آیا بین انضمام و میزان گذرایی بند رابطه‌ای وجود دارد؟

ب. کدامیک از مؤلفه‌های گذرایی در وقوع انضمام تأثیر بیشتری دارند؟

بدین منظور، چنین فرض می‌شود که آنچه در وقوع پدیده انضمام نقش دارد، ارتباط آن با مؤلفه‌های گذرایی است که اخیراً مورد توجه خاص زبان‌شناسان واقع شده است. در این نگرش جدید، گذرایی به‌عنوان پدیده‌ای دوقطبی در نظر گرفته نشده و مبحث «پیوستاری‌بودن گذرایی» مطرح شده است. این مسئله منجر به قائل شدن وجود نمونه‌ی اعلای گذرایی شده که در آن تمامی یا بیشتر مؤلفه‌های گذرایی رعایت شده است. این نمونه‌ی اعلا می‌تواند مبنای گذرایی‌بودن سایر جملات واقع شود. هرچه مؤلفه‌های کمتری در جمله‌ای حضور داشته باشند، جمله انحراف بیشتری از نمونه‌ی اعلا داشته و ممکن است به‌صورت ساختی متفاوت تظاهر یابد.

بنابراین، ساخت انضمامی را می‌توان با توجه به انحراف آن از ساخت نمونه‌ی اعلای گذرایی و براساس مؤلفه‌های گذرایی بررسی نمود. به این منظور، جملات حاوی گزاره گذرا را از گفتار روزمره و فیلم‌های سینمایی استخراج نموده و براساس حضور مؤلفه‌های گذرایی سنجیده‌ایم. سپس مؤلفه‌ها و ریزمشخصه‌هایی که منجر به وقوع انضمام شده‌اند را شناسایی نموده و توجیهی برای وقوع آن در جملات ارائه نموده‌ایم.

## ۲. پیشینه پژوهش

فرآیند انضمام در دهه‌های اخیر توجه محققان بسیاری را به خود جلب کرده است. در بیشتر

این آثار بحث بر سر این است که آیا انضمام، فرآیندی واژگانی است یا نحوی؟ سپیر (۱۹۱۱)، میتون (۱۹۸۴) و روزن (۱۹۸۹) با اتخاذ رویکردی واژگانی انضمام را بررسی کرده‌اند. در مقابل، بیکر (۱۹۸۸) و سداک (۱۹۹۱) تحلیلی نحوی برای مطالعه این پدیده اتخاذ نموده‌اند.

سپیر (۱۹۱۱) از اولین زبان‌شناسانی است که انضمام را ترکیب واژگانی می‌داند. از نتایج بررسی او می‌توان به سهولت و بسامد بالای انضمام اسم‌های غیر جاندار و نیز فعالیت‌های عام و متعارف در زبان‌های آمریکایی اشاره کرد.

بررسی انضمام در گویش‌های زبان اینوکنتیوت<sup>۱</sup> توسط جونز (۲۰۰۹) حاکی از این است که در این زبان، انضمام اسم برای بسیاری از افعال با معنی عام، اجباری است. دیگر این‌که در گویش‌های این زبان، اسم منضم‌شده می‌تواند مرجعی برای گروه اسمی در جملات بعدی باشد.

دستورنویسان ایرانی عمدتاً در تقسیم‌بندی افعال، به فعل مرکب به‌عنوان یکی از دسته‌های افعال اشاره کرده و افعال انضمامی را جزء افعال مرکب پنداشته‌اند؛ از جمله نائل خانلری (۱۳۶۵) که افعال فارسی را به پنج دسته تقسیم می‌کند: ۱. ساده ۲. پیشوندی ۳. مرکب ۴. عبارت فعلی ۵. فعل‌های ناگذر (افعال پی‌بستی).

طباطبایی (۱۳۸۴) سه معیار برای تشخیص فعل مرکب ارائه می‌دهد:

الف. گروه فعلی، معنایی ترکیبی دارد؛ اما فعل مرکب یک واحد معنایی است؛

ب. در فعل مرکب عبارت متشکل از فعل متعدی و اسم به یک مفعول رابی احتیاج دارد؛

ج. در فعل مرکب نمی‌توان برای اسم «را» آورد: «رنج کشیدن» (\*رنج را کشیدن).

خویینی (۱۳۸۹) تقسیم‌بندی مفصلی از افعال مرکب از نظر فعل‌یار (عنصر اسمی)، همکرد و ماحصل ترکیب ارائه می‌دهد. البته وی به تمایز بین افعال ترکیبی با افعال انضمامی اشاره‌ای نکرده و تمامی افعال را در قالب افعال مرکب بررسی می‌نماید. وی معیار گسترش‌ناپذیری را که دیگران برای تشخیص فعل مرکب به آن اشاره می‌کنند، مناسب نمی‌داند. به نظر وی در ترکیب فعلی نیز همچون ترکیب‌های اسمی و صفتی در این خصوص باید از تک‌واژه‌های خاص فعل مانند «می»، «ب»، «ن» و «خواهم» استفاده نمود. لحاظ نمودن

این شرط نشان می‌دهد در فعل مرکب نیز گسترش‌پذیری ممکن است: قسم می‌خورم، قسم بخورم، برمی‌گشتم. این در حالی است که در بحث گسترش‌ناپذیری آنچه مورد نظر است، عدم امکان تغییر صوری جزء اسمی در ترکیب بوده و این مسئله ارتباطی به جزء فعلی ندارد. از جمله آثاری که در باب انضمام منتشر شده، مقالهٔ دبیرمقدم (۱۳۷۶) است که به تفصیل به بررسی افعال مرکب پرداخته و دو فرآیند عمدهٔ ترکیب و انضمام را در ساختن فعل مرکب دخیل می‌داند. وی انضمام را فرآیندی ساخت‌واژی می‌داند که طی آن یکی از موضوع‌های سازهٔ فعلی (هسته/ وابسته) با از دست دادن نشانه‌های دستوری به صورت بی‌نشان به فعل منضم می‌شود. وی چند استدلال برای اثبات انضمام ارائه می‌دهد:

الف. حذف نشانهٔ «را»؛

ب. مبنا قرارنگرفتن انضمام برای حذف فعل سادهٔ مستقل در دومین بند همپایه:

۱. «من هم غذا پختم و هم سبزی را»؛

ج. عدم امکان ارجاع ضمیری برای اسم منضم:

۲. «من دیشب غذا خوردم و کمی از آن را هم به گربه دادم»؛

د. عدم امکان حذف اسم منضم در جملات بعدی؛

ه. تفاوت معنایی و کلامی و کاربردشناختی بین ساخت غیر منضم و معادل منضم آن؛

و. وجود کلماتی مانند «غذاخوری» و «کتاب‌فروشی» که با برون‌داد انضمام ساخته شده‌اند.

وی در ادامه به چهار تفاوت عمدهٔ افعال ترکیبی و افعال انضمامی اشاره می‌کند که عبارت‌اند از:

الف. هر صورت انضمامی، صورت متناظر غیر انضمامی دارد که هم‌معنای تتایی‌اند؛

ب. افعال انضمامی، بدون استثنا، ناگذرند ولی افعال ترکیبی ممکن است ناگذر یا گذرا باشند (این در حالی است که در فارسی افعال انضمامی‌ای وجود دارند که با مفعول به کار می‌روند؛ نظیر «اندازه گرفتن»، «شاهد آوردن» و غیره)؛

ج. فعل انضمامی، هویت واژگانی و شفافیت معنایی خود را همچنان حفظ می‌کند؛

د. تشکیل فعل مرکب از طریق انضمام زیاست.

البرزی ورکی (۱۳۷۷) برای تمایز دو نوع ترکیب، به معیارهایی از جمله امکان افزودن

«را»، نشانهٔ جمع «-ها» و پسوند ضمیری به جزء غیر فعلی، مجهول‌سازی و افزودن «جمله‌وارهٔ موصولی» به جزء اسمی فعل مرکب انضمامی اشاره می‌کند. به گفتهٔ وی با افزودن جمله‌وارهٔ موصولی به فعل انضمامی «نامه نوشتن»، صورت «نامه که نوشت» به دست می‌آید که عبارتی دستوری است، ولی حضور این جمله‌واره در فعل ترکیبی جمله را غیر دستوری می‌کند: «حرف که زد». البته مثالی که نویسنده برای این معیار به آن متوسل شده، خالی از اشکال نیست. وی «حرف‌زدن» را از این طریق فعل مرکب ترکیبی محسوب کرده است، در حالی که همین مثال را می‌توان با استفاده از سایر ملاک‌های پیشنهادی خود نگارنده، فعل مرکب انضمامی دانست:

۴. الف) ما همهٔ حرف‌هامون رو زدیم (اضافه شدن نشانهٔ «را» و نشانهٔ جمع)؛

۴. ب) تمام حرف‌ها زده شده و قرارداد هم بسته شده (اضافه شدن نشانهٔ جمع و مجهول‌سازی).

راسخ‌مهند در بررسی افعال مرکب انضمامی به رفتار آن‌ها در برابر قلب نحوی اشاره می‌کند. وی ساخت انضمامی را فعل مرکب محسوب نمی‌کند؛ زیرا قلب نحوی می‌تواند اجزای آن را از هم جدا سازد، بلکه وی آن‌ها را مفعول مستقیم غیر مشخص + فعل می‌داند؛ یعنی انضمام را ساختی نحوی در نظر می‌گیرد (راسخ‌مهند، ۱۳۸۳: ۷). نویسنده با وجود این که ادعا می‌کند در بررسی دبیرمقدم (۱۳۷۶) انضمام، نامحدود بوده و نمونه‌هایی مانند *کتاب‌دادن*، *کاغذ‌دادن* و *گل‌دادن* را نیز شامل می‌شود، خود نیز در مقاله‌اش این ساخت‌ها را به عنوان ساخت انضمامی در نظر می‌گیرد.

ارکان (۱۳۸۵) نمونه‌هایی مانند *دلگیر*، *دلگیر*، *خداپسند* و *نفت‌خیز* را حاصل انضمام فاعل به بن فعل می‌داند. این امر از دو لحاظ قابل قبول نیست: اول این که انضمام اسمی، فعل می‌سازد نه اسم یا صفت (Vide. Baker, 1988: 78)؛ در حالی که تمامی این نمونه‌ها اسم یا صفت هستند. همچنین در انضمام، اسم به بن فعلی افزوده نمی‌شود. دوم این که در این صورت باید بپذیریم که در فارسی تمامی عناصر، اعم از فاعل (دلگیر)، متمم حرف اضافه‌ای (دست‌باف)، قید مکان (عقب‌گرد)، قید زمان (دبیرباب) و قید کیفیت (غافلگیر) می‌توانند به فعل منضم شوند.

به عقیدهٔ نویسنده به لحاظ در زمانی، منشأ فرآیند انضمام اسم، نحوی بوده که با حرکت

نحوی هسته اسم به سمت هسته فعلی و ادغام با آن، فعل مرکب انضمامی حاصل شده است. بعداً این صورت الگوی قیاسی برای افعال گذرای دیگر و با تبدیل به یک قاعده همزمانی واژه‌سازی شده است. در نتیجه، از نظر همزمانی، انضمام متعلق به حوزه صرف است. البته دلیل وی برای چنین پیشنهادی و نیز منظور وی از افعال گذرای دیگر مشخص نیست.

شقایقی (۱۳۸۶) در مقاله خود به بررسی دو نوع فعل مرکب ترکیبی و انضمامی و تفاوت‌های آن‌ها پرداخته است. نویسنده ساخت گروه فعلی متشکل از اسم جنس و فعل را- که به گفته وی به ظاهر تفاوتی با ساخت انضمامی ندارد- نیز مورد نظر قرار داده و به دنبال یافتن معیاری برای تمایز این دو از یکدیگر است. معیار اشاره شده حاکی از این است که اسم جنس می‌تواند مرجع ضمیر تهی یا ضمیر غیر شخصی در جمله باشد، ولی این امکان برای اسم منضم وجود ندارد:

۵. الف) من از بابام پول می‌گیرم و (Ø) خرج می‌کنم.

۵. ب) من از بابام پول می‌گیرم و خرجش می‌کنم.

۶. من ماهی می‌گیرم و می‌پزم / می‌پزمش.

به نظر نویسنده غیر دستوری بودن جمله «۶» به دلیل وجود اسم منضم است؛ حال آن‌که بخش اول جمله «۶» با ششم زبانی سخن‌گویان کاملاً سازگار است. نکته‌ای که جای تأمل دارد این است که آیا این معیار همواره برای افعال انضمامی زبان فارسی صدق می‌کند؟ مثلاً در جمله «۷» اسم منضم «غذا»، مرجع ضمیر تهی در جمله بعد شده و جمله نیز از نظر سخن‌گویان ایرادی ندارد:

۷. خودم غذا خوردم، به بچه هم دادم.

شقایقی ملاک گسترش‌پذیر بودن افعال انضمامی را در فارسی نمی‌پذیرد. به عقیده وی تفاوت ساختاری گروه فعلی (اسم جنس همراه با فعل) با فعل مرکب انضمامی در این است که فقط در گروه فعلی می‌توان اسم را گسترش داد و همراه با وابسته‌هایش به کار برد:

۸. او داره آش می‌خوره (آش: اسم جنس).

۹. او داره آش خوشمزه‌ای می‌خوره.

این در حالی است که در فعل «غذا خوردن» که نویسنده از آن به عنوان فعل انضمامی یاد کرده نیز می‌توان چنین گسترشی انجام داد:

۱۰. او داره غذا می‌خوره ← او داره یه غذای خوشمزه‌ای می‌خوره.  
 در واقع، تمایز گروه فعلی متشکل از اسم جنس و فعل با ساخت انضمامی مبنایی ندارد. چنانچه مشاهده شد، در بررسی‌ها و مطالعاتی که در باب انضمام انجام شده، به بررسی ویژگی‌های این پدیده توجه شده و نه تنها تبیینی برای چرایی وقوع انضمام ارائه نشده، بلکه نگرش واحدی در تلقی نمودن ساخت‌ها، به‌عنوان انضمامی یا غیر انضمامی نیز وجود ندارد؛ در حالی‌که می‌توان انضمام را به‌عنوان یکی از پدیده‌های کاهش‌دهنده ظرفیت فعل گذرا و در ارتباط با پدیده جامع‌تر گذرایی بررسی کرد و با توجه به ویژگی‌های گذرایی وقوع آن را تبیین نمود.

### ۳. مباحث نظری

چنانچه اشاره شد، در بررسی انضمام عمدتاً دو رویکرد عمده نحوی و واژگانی مورد نظر زبان‌شناسان مختلف قرار گرفته است. به عقیده بیکر (1988) در سطح زیربنایی، اسم به‌عنوان گروه اسمی مجزا در جایگاه مفعول واقع شده است. سپس به مجاورت فعل حرکت کرده و مرکب فعلی تشکیل می‌دهد و به دلیل وجود رد هم‌مرجع، اسم منضم به‌عنوان مفعول استنباط می‌شود.

البته ایراداتی به این رویکرد گرفته شده است. از جمله این‌که رویکرد نحوی قادر به توجیه انضمام فاعل و قیدها نیست و نیز این رویکرد تفاوت معنایی افعال انضمامی و همتای غیر انضمامی آن را نیز نمی‌تواند توجیه کند. میتون (1984) با اتخاذ رویکرد واژگانی به تفصیل به بررسی انضمام پرداخته و پنج نوع نقشی برای انضمام در نظر می‌گیرد:

الف. ترکیب واژگانی<sup>۱</sup>: تشکیل یک عنصر واژگانی با ترکیب دو یا چند ستاک برای ارجاع به فعالیتی واحد که غالباً افعال ناگذر می‌سازند؛

ب. دستکاری حالت<sup>۲</sup>: تغییر روابط نحوی در بند تاحدی که موضوع غیر صریح، به نقش هسته‌ای (مفعول) ارتقا یابد؛

- ج. تنظیم جریان اطلاع؛ کاربرد انضمام برای پس‌زمینه‌کردن اطلاع کهنه در گفتمان؛
- د. انضمام توصیف‌گرها<sup>۵</sup> هنگامی رخ می‌دهد که اسم هسته، فاعل فعل ناگذر باشد؛
- ه. در انضمام طبقه‌ساز<sup>۶</sup> ستاک مرکب با یک گروه اسمی بیرونی خاص‌تر همراه است که تعیین‌کننده هویت اسم منضم است.

به نظر میتون (1984) در ساخت بدون انضمام، مفعول خاص و ارجاعی است؛ ولی در ساخت انضمامی مفعول غیر ارجاعی است. اسم جایگاه موضوعی خود را از دست داده و واحد اسم و فعل در نقش گزاره ناگذر حاضر می‌شود. اسم منضم اغلب عام است و برای مشخصه‌هایی چون معرفگی و مشخص‌بودگی بی‌نشان می‌شود.

این فرآیند نقش کاربردشناختی در گفتمان داشته و باعث کاهش برجستگی عبارت اسمی در گفتمان می‌گردد. اسم منضم، دیگر کانون گفتمان نبوده و بیشتر در پس‌زمینه قرار می‌گیرد (Vide. Hopper & Thompson, 1980). بنابراین، ساخت انضمامی دارای هدف نقشی خاص در زبان‌هاست که متفاوت از کارکرد هم‌تاهای نحوی آن‌هاست؛ در غیر این صورت وجود ساخت انضمامی و غیر انضمامی در زبان، مخالف اصل اقتصاد زبانی می‌بود.

#### ۴. انضمام در فارسی از منظر رویکرد گذرایی پیوستاری

آنچه امروزه در باب گذرایی مورد نظر زبان‌شناسان بسیاری قرار گرفته، پیوستاری بودن گذرایی و بررسی نمونه‌ی اعلا<sup>۷</sup>ی گذرا است (Tsunoda, 1980; Hopper & Thompson, 1980; Næss, 2007; Kittila, 2002 & 2007; 1985 و نیز نک. راسخ‌مهند، ۱۳۹۱). امروزه زبان‌شناسان، گذرایی را رابطه‌ای می‌دانند که در کل بند نمود پیدا کرده و محدود به سازه‌ای خاص نیست (Vide. Hopper & Thompson, 1980). هاپر و تامپسون به نقش ده مؤلفه در



میزان گذرایی بند اشاره کرده و به مطالعه نشانه‌گذاری این مؤلفه‌ها در زبان‌ها و میزان گذرایی بندها می‌پردازند.

پایین	بالا	
یک	دو یا بیشتر	الف. شرکت‌کننده <sup>۸</sup>
ایستا	کنش	ب. جنبشی <sup>۹</sup>
ناقص	تام	ج. نمود <sup>۱۰</sup>
غیر لحظه‌ای	لحظه‌ای	د. لحظه‌ای بودن <sup>۱۱</sup>
غیر ارادی	ارادی	ه. ارادی بودن <sup>۱۲</sup>
منفی	مثبت	و. تصریح <sup>۱۳</sup>
غیر واقعی	واقعی	ز. وجه <sup>۱۴</sup>
کنش‌گری پایین	کنش‌گری بالا	ح. کنش‌گری <sup>۱۵</sup>
نامتأثر	کاملاً متأثر	ط. تأثیرپذیری مفعول
فردیت پایین	فردیت بالا	ی. فردیت مفعول

این مؤلفه‌ها امکان بررسی و طبقه‌بندی بندها را براساس میزان گذرابودن فراهم می‌سازند. هرچه بند مشخصه‌های بیشتری را از ستون «بالا» انتخاب کند میزان گذرایی آن بیشتر است. بررسی داده‌های این تحقیق حاکی از آن است که مؤلفه‌های «ط» و «ی» به مبحث انضمام افعال مرتبط می‌شوند که در ادامه، بیشتر در موردشان سخن گفته می‌شود.

ط. تأثیرپذیری مفعول: میزان انتقال یک کنش به تأثیرپذیری کامل یا جزئی مفعول از کنش مورد نظر بستگی دارد.

ی. فردیت مفعول: مؤلفه فردیت، ناظر به تمایز کنش‌پذیر از کنش‌گر و نیز تمایز آن از پس‌زمینه‌اش است (Hopper & Thompson, 1980: 253).

مفعولی که مجزا و مستقل از فاعل بوده و کاملاً برجسته باشد، فردیت بالایی دارد. ایشان مشخصه‌هایی برای اسم‌ها ارائه می‌دهند که با توجه به آن‌ها می‌توان میزان فردیت مفعول را تعیین کرد (Vide. Timberlake, 1975):

فردیت بالا	فردیت پایین
اسم خاص	اسم عام
انسان	جاندار، غیر جاندار
عینی	انتزاعی
مفرد	جمع
قابل شمارش	غیر قابل شمارش
ارجاعی	معرفه، غیر ارجاعی

از این میان، ایشان معرفگی و ارجاعی بودن (داشتن مرجعی خاص در جهان خارج) را دارای ارتباط محکم‌تری با سایر مؤلفه‌های گذرایی دانسته و شواهد بسیاری مبنی بر نشانداربودن مفعول، هنگامی که فردیت بالایی دارد، ارائه می‌دهند، به‌ویژه هنگامی که جاندار، ارجاعی یا معرفه باشد. نکته حائز اهمیت این است که هر گونه انحراف از نمونه‌اعلای گذرا ممکن است منجر به ساختاری با گذرایی پایین‌تر و یا ساخت ناگذر در زبان‌ها و به‌وجود آمدن گونه‌های گذرایی<sup>۱۱</sup> گردد (Vide. Kittila, 2002; Næss, 2007).

هاپر و تامپسون بر این باورند که چنانچه مفعول، نکره یا غیر ارجاعی باشد، واژ- نحو بند شبیه افعال ناگذر می‌شود. به عقیده ایشان در زبان‌هایی که بین بند ناگذر و گذرا و بین مفعول معرفه و نکره، تفاوت واژ- نحوی وجود دارد، مفعول نکره عموماً با بندهای ناگذر همراه است و حتی ممکن است چنین مفعولی دیگر به‌عنوان مفعول مستقل عمل نکرده و از طریق انضمام، بخشی از فعل شود. برای مثال در جمله «۱۱» مفعول «ماهی» معرفه است و به موجودی خاص در جهان خارج اشاره دارد؛ در مقابل، مفعول در جمله «۱۲»، نکره و غیر ارجاعی بوده و فردیت پایین دارد. بنابراین، بند «۱۲» مؤلفه گذرایی کمتری نسبت به بند «۱۱» داشته و این انحراف از بند اعلا، منجر به ساختی ناگذر شده است.

۱۱. این ماهی رو خودم گرفتم.

۱۲. معمولاً آخر هفته‌ها ماهی می‌گیرم.

به عقیده سس، کنش‌پذیر با فردیت پایین بی‌نشان بوده و ارتباط کاربردشناختی آن تاحدی پایین است که جایگاهش به‌عنوان یکی از شرکت‌کننده‌های محمول تحت تأثیر انضمام قرار می‌گیرد (Sasse, 1984: 259). بنابراین فقط عناصر با فردیت بالا به دلیل برجستگی

کاربردشناختی‌شان در روابط دستوری وارد می‌شوند. بنابراین، فردیت بالای کنش‌پذیر نشاندار بوده و دقیقاً همین رابطه نشاننداری است که به چنین کنش‌پذیرهایی ارزش اطلاعی مورد نیاز را برای موضوع نحوی مجزأ شدن می‌دهد.

شواهد حاکی از همبستگی مفعول غیر ارجاعی و نکره با صورت ساخت‌واژی فعل، حالت نشانی و توالی واژه‌ها مبین این است که نشانه خاص مفعول که در بسیاری زبان‌ها وجود دارد را باید به‌عنوان نشانه گذرایی بالای بند در نظر گرفت. بنابراین، برخلاف کامری که نشانه مفعول را ابزاری برای متمایز ساختن مفعول معرفه از فاعل که طبیعتاً معرفه است می‌داند (Vide. Comrie, 1977)، هاپر و تامپسون آن را نشانه‌ای برای گذرایی بالای بند در نظر می‌گیرند.

هاپر و تامپسون عقیده دارند مفعول با فردیت بالا بیشتر از سایر انواع مفعول نشاندار می‌شود:

۱۳. الف) اون کتابی که گفته بودی را خریدم. در مقابل: ب) دیروز کتاب خریدم.

۱۴. الف) بالاخره امتحانه رو دادی؟ در مقابل: ب) کی امتحان دادی؟

ساخت نمونه اعلای گذرا می‌طلبد که هر دو شرکت‌کننده برجستگی بالا داشته باشند و در واقع، خاص موقعیت‌هایی است که هویت هر دو شرکت‌کننده همزمان مورد توجه است. چنانچه مفعول برجستگی پایین داشته و از نظر گفتمانی اهمیت چندانی نداشته باشد، نیازی به استفاده از ساخت نمونه اعلای نیست. این انحراف منجر به استفاده از ساختی با گذرایی کمتر می‌شود که نشانه ساخت اعلای (نشانه «را») را ندارد. در واقع، می‌توان گفت جایگاه نحوی خاص مفعول معرفه و تمایل آن برای نشاننداری واژی یا نحوی برگرفته از فردیت بیشتر آن‌ها نسبت به مفعول نکره و نقش گفتمانی است که این فردیت بالا ایفا می‌کند. در این ارتباط می‌توان به تشخیص‌پذیری عبارات اسمی نیز اشاره نمود. در افعال انضمامی، اسم منضم شده تشخیص‌ناپذیر است؛ بدین معنا که شنونده قادر به تشخیص مصداق آن نیست. چنانکه منشی‌زاده و گوهری (۱۳۹۰) اشاره می‌کنند گروه اسمی نکره خصوصیتی صوری است که بیانگر تشخیص‌ناپذیری عبارت اسمی است.

۱۵. داریم چای می‌خوریم.

۱۶. چایمون رو خوردیم و رفتیم.

جمله «۱۶» گذرایی بیشتری نسبت به «۱۵» دارد، زیرا ویژگی‌های نمود تام، تأثیرپذیری کامل مفعول و فردیت بالای مفعول (مفعول معرفه و ارجاعی) را داراست. ولی در جمله «۱۵» نمود ناقص بیانگر کامل‌نشدن کنش است؛ بنابراین، مفعول «چای» به‌طور کامل تحت تأثیر کنش قرار نگرفته است. مفعول در این جمله ارجاعی نبوده و فردیت پایین دارد. این شرایط منجر به کاهش گذرایی بند شده که به‌صورت انضمام مفعول به فعل جلوه‌گر شده است. در ادامه با توجه به مشخصه‌های مختلف فردیت مفعول، امکان یا عدم امکان انضمام را بررسی می‌نماییم:

۱۷. بچه‌اش رو زد. ← \*بچه‌اش زد

۱۸. در رو زدم ← در زدم

مفعول در «۱۷» انسان است؛ بنابراین از فردیت بالایی برخوردار است. در نتیجه نمی‌توان اسم را به فعل منضم کرد؛ در حالی‌که در «۱۸» امکان انضمام برای مفعول غیر انسان وجود دارد.

به همین صورت امکان انضمام در «۱۹» وجود ندارد، ولی در مثال «۲۰» مفعول شرایط منضم‌شدن به فعل را داراست و برخلاف شقاقی (۱۳۸۶) دلیلی مبنی بر غیر انضمامی دانستن این جمله وجود ندارد:

۱۹. \* بچه از مامانش گرفت.

۲۰. از بابام پول گرفتم.

این نمونه‌ها حاکی از اهمیت جاننداری در مبحث انضمام و نشاننداری مفعول است. کیتلا (2002) نیز به تأثیر سلسله‌مراتب جاننداری و معرفگی بر تظاهر زبانی رویداد گذرای پایه (نمونهٔ اعلا) تأکید دارد. وی با ارائهٔ مثال‌هایی نشان می‌دهد ممکن است کنش‌پذیر انسان حالت مفعولی اجباری بگیرد، در حالی‌که این نشانه برای سایر کنش‌پذیرها اختیاری است.

به نظر گیون انگیزش چنین تفاوت نشاننداری در این است که در رویدادها انسان کمتر به‌عنوان کنش‌پذیر عمل می‌کند و این نقش عمدتاً توسط شرکت‌کنندهٔ غیر انسان ایفا می‌شود (Givon, 1990: 30). بنابراین، ظاهرشدن انسان در این نقش منجر به نشاننداری آن می‌گردد. طبق نظریهٔ نس، رویدادهایی که کنش‌پذیر انسان دارند، نمونهٔ اعلا را به نمایش می‌گذارند. در واقع، به گفتهٔ نس بندهایی که در آن‌ها مفعول فردیت پایین دارد، «طبیعی‌تر» و از

دو جنبه بی‌نشان‌اند: الف. این بندها بیانگر موقعیت‌هایی هستند که تنها یک شرکت‌کننده برجسته دارند؛ بنابراین از لحاظ ساختار اطلاع ساده‌ترند؛ ب. این رویدادها کنش‌گر انسان را در کانون توجه قرار داده و اهمیت کمتری به شرکت‌کننده‌ای که توسط کنش‌گر دستکاری شده، می‌دهند (Næss, 2007: 49). این مسئله می‌تواند تبیینی برای منضم‌نشدن انسان و اسم خاص ارائه دهد:

۲۱. تا حالا آدم ندیدی؟ آدم: اسم عام

۲۲. \*تا حالا علی ندیدی؟ علی: انسان، اسم خاص

ویژگی دیگر فردیت مفعول که در میزان گذرایی نقش دارد، انتزاعی‌بودن آن است که امکان منضم‌شدن را آسان‌تر از اسم عینی فراهم می‌سازد:

۲۳. شب‌ها تو خونه روح می‌بینم.

این مسئله در افعالی چون «فکر کردن»، «تلاش کردن»، «اشتباه کردن»، «تصمیم گرفتن»، «انتخاب کردن»، «دفاع کردن»، «نتیجه گرفتن»، «امتحان دادن»، «امتحان گرفتن» و افعال دیگری از این دست مشاهده می‌شود.

البته تقابل مفرد/ جمع و نیز قابل شمارش/ غیر قابل شمارش، نقشی در انضمام در فارسی ندارند:

۲۴. الف) شب قبل از خواب سیب می‌خوره. در مقابل: ب) شب قبل از خواب آب می‌خوره.

چنانچه در مثال «۲۴» مشاهده می‌شود، امکان انضمام برای اسم قابل شمارش و غیر قابل شمارش وجود دارد.

در مورد تقابل مفرد/ جمع باید گفت، برخلاف تیمبرلیک (1975) که جمع‌بودن اسم را از مشخصه‌های فردیت پایین در نظر گرفته، این مشخصه در زبان فارسی امکان انضمام را از اسم می‌گیرد:

۲۵. \*صبح درس‌ها خوندم.

با نگرستن به پدیده انضمام از منظر گذرایی، دیگر نیازی به متمایز ساختن فعل انضمامی از اسم جنس+ فعل (نک. شقاقی، ۱۳۸۶) نیست. برای مثال دو جمله زیر از هر نظر ویژگی‌های گذرایی یکسانی داشته و به دلیل پایین‌بودن گذرایی انضمام در هر دو رخ داده است:

۲۶. او داره آش می‌خوره.

۲۷. او داره غذا می‌خوره.

مؤلفه دیگری که در انضمام نقش دارد، میزان تأثیرپذیری مفعول است. تسوندا نشان می‌دهد که مؤلفه تأثیرپذیری مفعول در مبحث گذرایی نسبت به مؤلفه کنش‌گری از اهمیت بیشتری برخوردار است (Tsunoda, 1985: 393). در بسیاری زبان‌ها مفعول بسته به تأثیرپذیری کلی یا جزئی، نشانه خاصی می‌گیرد که البته این ویژگی با کامل‌شدن کنش مرتبط است. در کنش کامل (نمود تام) مفعول نیز کاملاً تحت تأثیر قرار می‌گیرد:

۲۸. دیشب قبل از خواب روزنامه خوندم.

۲۹. دیشب روزنامه رو خوندم.

در «۲۸» کامل‌شدن کنش مورد نظر نبوده و مفعول کاملاً تحت تأثیر کنش قرار نگرفته است. این امر منجر به کاهش گذرایی گشته و باعث شده مفعول به فعل منضم شود. اما در «۲۹» نمود تام بیانگر کامل‌شدن کنش است و در کنش کامل، کل مفعول تحت تأثیر قرار گرفته است؛ علاوه بر این، در نمونه غیر انضمامی «۲۹» مفعول فردیت بالاتری دارد. بنابراین، گذرایی بند بالاتر بوده و نشانه «را» اضافه شده است. این مسئله در جفت انضمامی «۳۰» و غیر انضمامی «۳۱» نیز صدق می‌کند:

۳۰. دارم تمرین می‌کنم.

۳۱. تمرین‌هایی که گفتمی رو انجام دادم.

تأثیرپذیری مفعول به فردیت آن نیز مرتبط است. مفعول معرفه می‌تواند کاملاً تحت تأثیر کنش قرار گیرد. به‌عنوان نمونه می‌توان به تقابل بین جملات «۳۲» و «۳۳» و همچنین جملات «۳۴» و «۳۵» اشاره نمود:

۳۲. کیک را خوردیم.

۳۳. دیشب رفتیم بیرون کیک خوردیم.

۳۴. امروز برای ناهار ماهیه رو خوردیم.

۳۵. ناهار ماهی خوردیم.

مفعول معرفه در «۳۲» و «۳۴» کاملاً تحت تأثیر کنش قرار گرفته و جملات هم مؤلفه تأثیرپذیری و هم مؤلفه فردیت مفعول را دارند. بنابراین از گذرایی بالاتری برخوردار بوده و

امکان منضم شدن مفعول وجود ندارد. ولی در «۳۳» و «۳۵» به دلیل نبودن این دو مؤلفه و گذرایی پایین بند، مفعول جایگاه خود را از دست داده و با منضم شدن به فعل جمله به ناگذر تبدیل شده است.

در نمونه‌های زیر نیز می‌توان نقش فردیت مفعول و نمود را در منضم شدن اسم مشاهده کرد:

۳۶. الف) تو عروسی دخترخاله‌ام لباس صورتی‌مو پوشیدم. در مقابل: ب) تو مهمونی‌ها کت می‌پوشه.

۳۷. الف) کی این غذا رو برات پخت؟ در مقابل: ب) کی برات غذا می‌پزه؟

۳۸. الف) بالاخره تماسه رو گرفتم. در مقابل: ب) فردا باهات تماس می‌گیرم.

در نمونه‌های «الف»، مفعول معرفه و ارجاعی در بندی با نمود کامل به کار رفته است. این شرایط منجر به گذرایی بالای بند و کاربرد ساخت غیر انضمامی شده است؛ در حالی که در نمونه‌های «ب» وجود مفعول با فردیت پایین و نیز نمود ناقص منجر به تأثیرپذیری پایین مفعول نیز گشته و شرایط را برای منضم شدن مفعول مهیا نموده است.

به نظر کیتیلا نه تنها مفعول مستقیم، بلکه مفعول غیر مستقیم نیز تحت تأثیر مؤلفه‌هایی نظیر میزان تأثیرپذیری، جاننداری و نمود قرار می‌گیرد (Kittila, 2007: 152). به عنوان نمونه، تأثیرپذیری فقط محدود به مفعول مستقیم نیست، بلکه صورت مفعول غیر مستقیم نیز می‌تواند با توجه به میزان تأثیرپذیری مرجع آن تعیین شود. مثلاً در «۳۹» تأثیرپذیری مفعول غیر مستقیم بیشتر از «۴۰» است و این مسئله باعث نشانه‌گذاری متفاوت مفعول غیر مستقیم در آن‌ها شده است:

۳۹. بچه رو غذا دادم ← بچه رو غذاش دادم.

۴۰. به بچه غذا دادم ← \* به بچه غذاش دادم.

وی به نقل از دیکسون می‌گوید که تمایل جهانی بر این است که شرکت‌کننده‌ای که بیشتر تحت تأثیر قرار گرفته، مانند مفعول مستقیم نشاندار شود (Dixon, 1994: 8). شاهد این مسئله مثال «۳۹» است که در آن مفعول غیر مستقیم نه تنها با «را» نشاندار شده، بلکه امکان نمایه‌سازی نیز برای آن وجود دارد. این در حالی است که برای مفعول غیر مستقیم در نمونه «۴۰» چنین امکانی وجود ندارد. بنابراین، میزان تأثیرپذیری نقش زیادی در نشانه‌گذاری گروه

اسمی ایفا می‌کند.

در پایان لازم است به یکی از استدلال‌های دبیرمقدم (۱۳۷۶) در اثبات انضمام اشاره‌ای گردد. وی به مبنا قرار نگرفتن انضمام برای حذف فعل ساده مستقل در دومین بند همپایه در جمله «۱» و عدم امکان ارجاع ضمیری برای اسم منضم در جمله «۲» که برای سهولت در «۴۱» و «۴۲» تکرار شده‌اند، معتقد است:

۴۱. \*من هم غذا پختم و هم سبزی را.

۴۲. \*من دیشب غذا خوردم و کمی از آن را هم به گربه دادم.

گفتنی است که در صورت حذف حرف نشانه «را»، جملات دستوری می‌شود:

۴۳. من هم غذا پختم، هم سبزی

۴۴. من دیشب غذا خوردم و کمی هم به گربه دادم.

می‌توان گفت که در مثال‌های «۴۱» و «۴۲» بند اول انضمامی است و گذرایی پایین دارد؛ در حالی‌که در بند دوم وجود نشانه «را» بیانگر گذرایی بالای آن است. بنابراین، همپایه شدن این دو بند منجر به نادرستی شدن جملات شده است. مشکل اصلی این جملات در همپایگی عناصر متفاوت است؛ همان‌طور که در جملات زیر مشاهده می‌شود، بدون حذف فعل ساده در بند همپایه دوم و نیز بدون ارجاع ضمیری نیز این جملات دستوری نمی‌شوند:

۴۵. \*من هم غذا پختم و هم سبزی را پختم.

۴۶. \*من دیشب غذا خوردم و کمی از غذا را هم به گربه دادم.

آنچه تاکنون در باب نقش میزان گذرایی و مؤلفه‌های آن در وقوع انضمام گفته شد، در جدول «۱» به‌طور خلاصه آمده است. وقوع انضمام برای اسم عام، غیر انسان، انتزاعی و غیر ارجاعی و نیز مفعول با تأثیرپذیری پایین انجام می‌شود. نمود ناقص نیز به دلیل تأثیرپذیری پایین مفعول منجر به وقوع انضمام می‌گردد.



## جدول ۱ مؤلفه‌های تأثیرگذار در انضمام

مثال	مؤلفه گذرایی	
تا حالا آدم ندیدی؟	انضمام اسم عام	فردیت پایین مفعول
در زد/ بهش آمپول زد.	انضمام غیر انسان	
شب‌ها تو خونه روح می‌بینم. خواب دیدم داره بارون میاد.	انضمام اسم انتزاعی	
معمولاً آخر هفته‌ها ماهی می‌گیرم. تو مهمونی‌ها کت می‌پوشه.	انضمام اسم غیر ارجاعی و نکره	
دیشب قبل از خواب روزنامه خوندم.	تأثیرپذیری پایین مفعول	
دارم تمرین می‌کنم. داره غذا می‌خوره.	نمود ناقص	

## ۵. نتیجه‌گیری

انضمام، فرآیندی است که با پدیده گسترده‌تر گذرایی در زبان ارتباط عمیقی دارد؛ بنابراین در بررسی آن می‌توان از این رابطه تنگاتنگ بهره جست و از میزان گذرایی به‌عنوان توضیح و تبیینی برای انضمام استفاده نمود. چنانچه از نتایج برمی‌آید، انضمام در زبان فارسی را می‌توان به‌عنوان یکی از این گونه‌های گذرایی در نظر گرفت که به‌دلیل نبودن دو مؤلفه مهم فردیت مفعول و تأثیرپذیری مفعول، در بند رخ می‌دهد.

بررسی جملات انضمامی در فارسی حاکی از آن است که چنانچه مفعولی اهمیت گفتمانی چندانی نداشته و از فردیت بالایی برخوردار نباشد و یا به‌طور کامل تحت تأثیر کنش قرار نگرفته باشد، گذرایی بند کاهش یافته و این شرایط منجر به استفاده از ساختی متفاوت از ساخت نمونه‌اعلای گذرا می‌گردد. بنابراین، به‌جای این‌که برجستگی پایین اسم منضم ناشی از انضمام قلمداد شود، باید گفت برجستگی گفتمانی و فردیت پایین مفعول منجر به کاهش گذرایی و به تبعیت از آن، منضم‌شدن اسم می‌گردد. نشانه مفعول «را» در جملات نیز که همواره با مفعول دارای فردیت بالا همراه است، در واقع نشانه‌ای است بر بالا بودن میزان گذرایی بند و نبود این نشانه در انضمام، بیانگر کاهش گذرایی بند است. مفعولی که فردیت و برجستگی پایین دارد، در واقع هویت گفتمانی آن مورد توجه نیست و نیازی به نشاندار شدن

و استفاده از ساخت نمونهٔ اعلا ندارد. با در نظر گرفتن ارتباط تنگاتنگ انضمام با گذرایی بند می‌توان آن را این‌گونه تبیین نمود: از آنجا که گذرایی بند بستگی به عوامل مختلفی از جمله فردیت و تأثیرپذیری مفعول دارد و هرچه مؤلفه‌های مربوط در بند بیشتر باشد، گذرایی بند بیشتر می‌شود، بنابراین وجود مفعول با فردیت یا تأثیرپذیری پایین حاکی از انحراف از نمونهٔ اعلا است که در ساخت‌واژ زبان فارسی نمود می‌یابد. این کاهش گذرایی منجر به حذف نشانهٔ مفعول و منضم‌شدن اسم می‌گردد.

### ۶. پی‌نوشت‌ها

1. Inuktitut
2. Lexical compounding
3. The manipulation of case
4. The regulation of information flow
5. Incorporation of modifiers
6. Classificatory incorporation
7. prototype
8. participant
9. kinesis
10. aspect
11. punctuality
12. volitionality
13. affirmation
14. mode
15. agentivity
16. transitivity alternation

### ۷. منابع

- ارکان، فائزه (۱۳۸۵). «فرآیند انضمام اسم: رویکرد نحوی یا صرفی بر مبنای نمونه‌ای از داده‌های زبان فارسی». *زبان و زبان‌شناسی*. ش ۴، صص ۹۵-۱۱۰.
- البرزی ورکی، پرویز (۱۳۷۷). «نقدی بر مقالهٔ «فعل مرکب در زبان فارسی» از دکتر محمد دبیرمقدم». *مجلهٔ پژوهش*. (نشریهٔ دانشکدهٔ زبان‌های خارجی دانشگاه تهران). ش ۵، صص ۶۹-۸۹.

- خویی، عصمت (۱۳۸۹). «نکته‌هایی درباره فعل مرکب». *پژوهش‌نامه زبان و ادب فارسی* (گوهر گویا). س ۴. ش ۲. (پیاپی ۱۴). صص ۴۵-۵۸.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶). «فعل مرکب در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی* (مجموعه مقالات). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۸۳). «جایگاه مفعول مستقیم در زبان فارسی». *نامه فرهنگستان*. د ۶. ش ۴. صص ۵۶-۶۶.
- ----- (۱۳۹۱). «لازم و متعدی در زبان فارسی». *مجله دستور*. ش ۸. صص ۱۶۹-۱۸۷.
- شقاقی، ویدا (۱۳۸۶). «انضمام در زبان فارسی». *مجله دستور*. ش ۳. صص ۳-۳۹.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۴). «فعل مرکب در زبان فارسی». *نامه فرهنگستان*. د ۷. ش ۲. صص ۲۶-۳۴.
- منشی‌زاده، مجید و حبیب گوهری (۱۳۹۰). «بررسی تأثیر پارامتر تشخیص (نا)پذیری بر روی نمود زبانی». *فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی (جستارهای زبانی)*. د ۲. ش ۴. صص ۱۶۹-۱۹۳.
- نائل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*. ج ۲. تهران: نشر نو.

#### References:

- Alborzi, P. (1997). "A critic to compound verbs in Persian published by Dabir Moghaddam, M". *Foreign Language Researches*. No. 5. Pp. 69-89 [In Persian].
- Arkan, F. (2007). "*Noun Incorporation: Syntactic or Morphological Approach*". *Language and Linguistics*. 2 (1). Pp. 95-110 [In Persian] .
- Baker, M. (1988). *Incorporation: A Theory of Grammatical Function Changing*. Chicago: University of Chicago Press.
- Comrie, B. (1977). "Subject and direct object in Uralic languages: a functional explanation of case-marking". *Eludes Finno-Ougriennes*. No. 12. pp. 5-17.
- Dabir Moghaddam, M. (1990). "Compound Verb in Persian". *Articles on Persian Linguistics*. Tehran: Iran University Press [In Persian].



- Dixon, R. M. W. (1994). *Ergativity*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Givon, T. (1990). *Syntax: A Functional Typological Introduction. Vol II*. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Hopper, P. J. & S. A. Thompson (1980). "Transitivity in grammar and discourse". *Language*. No. 56. pp. 251-99.
- Johns, A. (2009). "Additional facts about noun incorporation (in Inuktitute)". *Lingua*. No. 119. pp. 185-198.
- ----- (2007). "Restricting noun incorporation: root movement". *Nat Lang Linguist Theory*. No. 25. pp. 535-576.
- Keenan, E. L. (1984). "Semantic correlates of the ergative/absolute distinction". *Linguistics*. No. 22. pp. 197-223.
- Khoeini, E. (2010). "Remarks on compound verb". *Gawhar-e- Guya* . 4 (2). Pp :45-58. Tehran, Iran [In Persian].
- Kittila, S. (2002a). *Transitivity: Towards a Comprehensive Typology*. Ph.D. Dissertation. Turku: Abo Akademis Tryckeri.
- Kittila, S. (2007). "On the encoding of transitivity-related features on the indirect object". *Functions of Language*. Vol. 14. No. 1. pp. 149-164.
- Mithun, M. (1984). "The Evolution of Noun Incorporation". *Language*. No. 60. pp. 93-847.
- Monshizadeh, M. & H. Gowhari (2012). "Analysis of the influence of identifiability parameter on linguistic coding: A contrastive study". *Language Related Research* . 2 (4). Pp. 169-193 [In Persian].
- Næss, A. (2007). *Prototypical Transitivity*. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.
- Natel Khanlari, P. (1365). *The History of Persian Language*. Tehran: Nashre Now [In Persian].
- Rasekh Mahand, M. (2012). "Direct object position in Persian". *Naamey-e Farhangestan (Persian Academy Journal)*. 6 (4). Pp. 56-66 [In Persian].

- ----- (2012). "Transitive and intransitive in Persian". *Journal of Grammar (Journal of Persian Language and Literature Academy)* 2. Pp. 169-187 [In Persian].
- Rosen, S. T. (1989). "Two Types of Noun Incorporation". *Language*. No. 65. pp. 294-317.
- Sadock, J. (1991). *Autolexical Syntax*. Chicago: University of Chicago Press.
- Sapir, E. (1911). "The problem of noun incorporation in American languages". *American Anthropologist. (New Series)*. Vol. 13. No. 2. pp. 250-282
- Sasse, H. J. (1984). "The pragmatics of noun incorporation in Eastern Cushitic languages". In Plank, F. (Eds.). *Objects: Towards a Theory of Grammatical Relations*. London: Academic Press. pp. 243-268.
- Shaghaghi, V. (2008). "Incorporation in Persian". *Journal of Grammar. (Journal of Persian Language and Literature Academy)*. No. 3. Pp. 3-39 [In Persian].
- Spencer, A. (1991). *Morphological Theory*. Oxford: Blackwell Publishers LTD.
- Tabatabai, A. (2004). "Compound verb in Persian". In *Nameye Farhangestan (Persian Academy Journal)*. 7 (2). Pp. 26-34 [In Persian].
- Timberlake, A. (1975). "Hierarchies in the genitive of negation". *Slavic and West European Journal*. No. 19. pp. 123-38.
- Tsunoda, T. (1985). "Remarks on transitivity". *Journal of Linguistics*. No. 21. pp. 96-385.